در تاريخ ۱۸ تير ۱۳۸۸
نكاح

جلسه 44

بسم الله الرّحمن الرّحيم
الحمدلله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

عرض كرديم كه اين آيه سوم سوره مباركه نساء: «و إن خفتم أن لا تقسطوا في اليتامي فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثني و ثلاث ورباع» بين شرط و بين جزاء تناسب بسيار روشني وجود دارد و تناسبش را توضيح داديم و عرض كرديم كه يكي از نكاتي كه بايد مورد توجه قرار بدهيم يك روايتي است كه در ذيل اين آيه شريفه رسيده است و از آن روايت كه منسوب به امير المومنين علي (عليه السلام) است، استفاده مي‌شود كه بين شرط و جزا ثلث قرآن محذوف شده است و اين يكي از رواياتي است كه اخباريها به آن استناد كرده‌اند و مع الاسف جمع زيادي از آنها قائل به تحريف قرآن شده‌اند.

گفتيم كه لازم است كه اين روايت را بررسي كنيم و ببينيم كه سنداً و دلالتاً راجع به اين روايت چه بايد گفت. روايت را مرحوم طبرسي در احتجاج نقل كرده و در جلسه گذشته يك مباحثي را پيرامون كتاب احتجاج و سند رواست و سند رواياتي كه در كتاب احتجاج آمده بيان كرديم و همچنين پيرامون دلالت اين روايت هم نكاتي را ذكر كرديم. بعضي از فضلاء محترم راجع به اين كتاب احتجاج، كلامي را از بعضي از مفسرين معاصر از كتاب التمهيد في علوم القرآن براي ما نقل كرده‌اند كه حالا اين را هم مناسب است در اينجا اشاره‌اي كنيم.

در كتاب التمهيد في علوم القرآن كه مربوط به بعضي از بزرگان اهل نظر در تفسير قرآن است، ايشان در جلد هشتم در صفحه 199، آنجا مطالبي را راجع به كتاب احتجاج فرموده‌اند.

مجموعاً چهار مطلب در آنجا آمده. اولين مطلب اين است كه مرحوم سيد محمد بحرالعلوم در مقدمه يكي از چاپ‌هاي كتاب احتجاج گفته است كه مؤلف اين كتاب اصلاً معلوم نيست و شش نفر در تاريخ مفسرين و محدثين اماميه هستد كه اينها معروف به طبرسي هستند و مرحوم بحرالعلوم گفته است كه معلوم نيست كه اين كتاب احتجاج مربوط به كدام يك از اين شش نفر است.

اين اولين مطلب ايشان است لذا اصلاً مي‌خواهند بگويند مؤلف كتاب معلوم نيست. خوب اين مطلب جوابش روشن است؛ آنچه كه مرحوم بحرالعلوم مي‌خواهد بگويد در آنجا اين است كه ما در تاريخ شش نفر معروف به طبرسي داريم يكي همين ابومنصور است صاحب كتاب احتجاج است. دوم شخصي است يعني صاحب كتاب مجمع‌البيان كه معروف به طبرسي است، منتهي او مُكَّناي به ابو علي است؛ ابوعلي فضل بن حسن بن فضل طبرسي كه متوفي 548 است يعني خود صاحب كتاب احتجاج هم از علماي قرن پنجم و اوائل قرن ششم است. مرحوم طبرسي صاحب كتاب مجمع البيان هم همينطور است. او هم معروف به طبرسي است.

طبرسي هم بايد عرض كنيم بر خلاف آنچه كه در ذهن خيلي‌ها است منصوب به طبرستان نيست كه همين مازندران باشد و خيلي‌ها فكر مي‌كنند صاحب كتاب مجمع‌البيان اهل طبرستان و همان مازندران است، نه. طبرسي منصوب به طَبَرْسْ است. طَبَرْسْ معرب همين تفرش است. اين تَفَرْش، طَبَرْسْ شده است. طبرس معرب همين تفرش است و از نظر قائده ادبي يك مركب

مزجي مثل طبرستان اگر بخواهد منصوب بشود نمي‌گويند طبرسي بلكه از جهت قائده ادبي در مركب آن جزء اولش ياء مي‌گيرد، يعني مي‌شود طبري. آنهايي كه منصوب به مازندران و طبرستان هستند از جهت ادبيات عرب بايد بهشون گفت طبري.

حالا پس ببينيد صاحب كتاب احتجاج طبرسي است، صاحب كتاب مجمع‌البيان طبرسي است. صاحب مجمع ا لبيان پسري دارد او هم از علماي بزرگ بوده بنام طبرسي كه اين كتاب مكارم الاخلاق مربوط به پسر صاحب مجمع البيان است. يك طبرسي چهارم هم داريم كه صاحب مشكات الانوار است و همچنين دو طبرسي ديگر هم داريم. ببينيد ما در تاريخ و در ميان علما شش تا عالم معروف به نام طبرسي داشتيم، اما اين كتاب احتجاج، از كساني كه تصريح مي‌كند اين كتاب مربوط به ابو منصور احمد بن علي بن ابي‌طالب طبرسي است خود ابن شهر آشوب در كتاب معالم العلما است. اين طبرسي صاحب احتجاج شيخ ابن شهرآشوب است و استاد ابن شهرآشوب است لذا اين بياني كه صاحب كتاب التمهيد بعنوان مطلب اول فرموده‌اند كه اينجا شش طبرسي داريم كه معلوم نيست ايشان كداميك از اين‌ها است اين مطلب درستي نيست برخي ديگر از علما هم مانند سيد بن طاووس تصريح كرده كه اين كتاب احتجاج صاحبش كيست. اين مطلب اول ايشان مخدوش است.

مطلب دومي كه ايشان دارند، فرموده‌اند: «الكتاب لا يعدو مراسي». اين كتاب احتجاج عنوان مرسل را دارد و عنوان مسند را ندارد و در دنباله فرموده‌اند: اكثرها تلفيقات من روايات النقليه و احتجاجات عقليه؛ اكثر روايات كتاب احتجاج تلفيقي است از يك روايات منقول و احتجاجات عقليه. درست است اين كتاب احتجاج همانطوري كه از اسمش پيداست در مقام آن بوده است كه احتجاجات پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله وسلم) و ائمه معصومين(عليهم السلام) را بيايد بيان كند. يك روايتي را برخي در همان اوائل نسبت داده بودند به پيامبر اكرم(صلي الله عليه وآله وسلم) كه حضرت فرموده بودند در دين بحث نكنيد، جدال نكنيد، مجادله نكنيد در اوصاف خداوند، در بقيه امور همين مقدار كه مي‌شنويد سكوت كنيد دنبال نكنيد اين معنا چيست. كه خود صاحب احتجاج در مقدمه آورده است.

بعد مي‌گويد خوب اين روايت با عمل خود پيامبر منافات دارد با خود عمل ائمه
معصومين(عليهم السلام). اين همه احتجاجات مربوط به اميرالمومنين(عليه السلام) است كه با زنادقه با يهود با نصاري احتجاجاتي كه ائمه طاهرين(عليهم السلام) داشته اند اينها وجود دارد و اينها اين روايات را عملاً تكذيب مي‌كند. خوب آيا مجرد اينكه صاحب كتاب، احتجاجات ائمه را نقل كرده اين شد احتجاجات عقليه؟ نه، دارد همان احتجاجات منقوله‌اي كه ائمه(عليهم السلام) انجام داده‌اند، منتهي ائمه در احتجاجات از عقل هم استمداد مي‌كردند، اما اين نيست كه بگوييم كه اين، احتجاجات و استدلالات عقلي خود صاحب كتاب احتجاج است و مع الاسف به اين نتيجه ايشان رسيده‌اند. مي‌فرمايند در مطلب سوم: فهو اشبه به كتابِ كلاميٍ. كتاب احتجاج طبرسي بگوييم يك كتاب كلامي است صحيح تر است تا اينكه بگوييم يك كتاب روائي است. يك مصدر حديثي است.

چرا؟ اين مطلب را ما دليلي برش نداريم. ايشان احتجاجاتي كه پيامبر و ائمه كرده‌اند آورده نقل كرده. اين كجاش مثلاً به كتاب اسفار يا اشارات يا باب هادي عشر يا شرح تجري يا كتب كلامي مي‌ماند؟ تمام را بعنوان احتجاجات ائمه نقل كرده‌اند. صاحب كتاب روضات الجنات مرحوم خوانسواري مي‌گويد: إنّ كتاب الاحتجاج كتاب معتبر معروف بين الطائفه. كتاب احتجاج يك كتاب معتبراست. خوب معمولاً علما لفظ معتبر را براي كتب حديثي بكار مي‌برند والا كتاب تاريخي، كتاب استدلالي، كتاب كلامي اينها را نمي‌گويند كتاب معتبر. معروف بين الطائفه. مشتمل علي كل مطلع عليه من احتجاجات النبي والائمه. مشتمل است بر تمام استدلالاتي كه پيامبر و ائمه(عليهم السلام) انجام داده‌اند و مي‌گويد در آخرش هم توقيعات زيادي كه از ناحيه مقدسه آمده براي بعضي از اكابر شيعه نسبت به همان نواب اربعه آنجا ذكر شده است. مرحوم مجلسي در بحار مي‌گويد: كتاب الاحتجاج و إن كان اكثر اخباره مراثي لاكنه من الكتب المعروفة المتداوله.

يك كتاب معروفي است. و اصلاً اين نكته را عرض كنيم وقتي زماني مي‌رسد به مرحوم صدوق در من لا يحضر نيمي از روايات را مرسلاً آورده. حالا بعد يك مقدار زمان دويست سال بعد مي‌رسد به صاحب احتجاج خيلي مرسوم نبوده اسناد و روايات را

بيايند نقل كنند. روايات معتبره‌اي كه در كتب بوده است، مسلما عند الجميع بوده مي‌آوردند نقل مي‌كردند. من مي‌خواهم اين را عرض بكنم متأسفانه با احترامي كه ما بايد براي بزرگانمان قائل باشيم كه قائل هم هستيم، انصافاً اين كتاب التمهيد في علوم القرآن قدم بزرگي در علوم قرآن برداشته شد و زحمات زيادي كشيده شد.

اما ما بياييم راه افراط و تفريط را در پيش بگيريم، ديديم يك روايت شايد در تمام احتجاج مربوط به تحريف قرآن همين يك روايتي است كه ما نقل كرديم. خوب در كافي هم روايات راجع به تحريف وجود دارد در بعضي كتب ديگر هم وجود دارد، اين سبب نشود كه بياييم اصل كتاب را كنار بگذاريم. كتاب احتجاج كتاب بسيار مهمي است و اينطور نيست كه از كتب گذشتگان همين روايتي كه خوانديم خود ايشان صاحب كتاب التمهيد هم نقل مي‌كند كه ايشان از توحيد مرحوم صدوق نقل كرده ما به توحيد مرحوم صدوق مراجعه كرديم آنجا اين روايت آمده اما خوشبختانه اين قسمت آخر كه بين صدر آيه و ذيل آيه بين شرح و جزا بيش از ثلث قرآن محذوف شده نيامده.

حالا چه بسا مرحوم صدوق از يك منبعي گرفته كه صاحب هم احتجاج هم از آن منبع گرفته اين احتمال هم وجود دارد كه هر دو روايات را از يك منبع ديگري گرفته باشند، بالاخره اين اصول اربع النحل كه قبل از اين كتب اربعه در دست بزرگان بوده ما نمي‌توانيم بگوييم آقا اين كتاب همشه‌اش كلامي است بگذاريد كنار اين كتاب را و به رواياتش توجهي نداشته باشيد. شما ببينيد همين روايتي كه محل بحث است كه زنديقي آمد خدمت اميرالمومنين(عليه السلام) عرض كرد كه: يا علي لولا وجود التناقض و الاختلاف في القرآن لدخلت في دينكم. حضرت به او فرموده‌اند: سكتدك امّك، اين تناقض في القرآن؟ اين الاختلاف في القرآن؟ آنوقت اين زنديق بيست و دو مورد از آيات قرآن را گفته و اين بيست و دو مورد را اميرالمومين دقيقا جواب داده. انسان وقتي اين جوابها را مي‌بيند، متن يك متني است كه لا يصدر الا امام المعصوم (عليه السلام) ، كس ديگري نمي‌تواند اين جواب را بدهد. آن زنديق كه خودش خيلي مرتبه بالاي علمي هم داشته است و عجيب اين است كه وقتي اميرالمومنين جوابش تمام مي‌شود دعا مي‌كند براي اميرالمومنين و مي‌گويد: فرج ا... عنك كما فرت عني. يعني من مشكل داشتم در اين قضيه و تو مشكل من را حل كردي خداوند مشكل شما را هم حل كند.

پس ببينيد عرض ما اين است كتاب نياماً مولفش مشخص است. اينكه بگوييم شش نفر مردد است نه چنين چيزي نيست. ما شش نفر معروف به طبرسي داريم، بين اينكه شش نفر معروفند و اينكه بگوييم مولف اين كتاب معلوم نيست فرق است. مولف اين كتاب ابن شهر آشوب در معالم العلما سيد بن طاووس و ديگران همه گفته اند مولفش ابو منصور احمد بن علي بن ابي‌طالب طبرسي مشخص است مولف كتاب. دوم اينكه اين كتاب مرسل است بحثي درش نيست مراسيل است بايد همان ضوابطي كه در ساير مرسلات داريم آنجا هم اعمال كنيم.

سوم حالا اگر يك روايت درش مسئله تحريف وجود دارد ما همين روايت را ميگوييم قابل عمل نيست. ولو اينكه در جلسه گذشته توجيهاتي هم كرديم براي همين ذيل روايت و نكته‌اي كه مي‌خواهم در آخر اين بحث اين روايت عرض كنم و بعد دنباله بحث فقهي آيه را عرض كنم اين است اصلاً ما يك جواب خيلي روشن از اين روايت داريم و آن اين است كه در صدر اسلام صحابه پيامبر گاهي اوقات سر يك حرف واو با حكام نزاع مي‌كردند آنوقت چطور مي‌شود كه ما بياييم بگوييم ثلث قرآن، قرآن حدودو شش هزار و ششصد و خورده‌اي آيه دارد ثلثش مي‌شود دو هزار و دويست آيه لااقل بگوييم دو هزار و دويست آيه در اينجا حذف شده و اصحاب پيامبر و كساني كه آنجا بوده‌اند چيزي نگفته اند.

سيوطي در كتاب الدر المنثور در جلد سوم صفحه 269 آيه‌اي هست در سوره مباركه توبه آيه صدم: و السابقون الاولون من المهاجرين، سابقين در اسلام، اولين در اسلام چه كساني‌اند؟

1- من المهاجرين ـ2- والانصار ـ3- والذين التبعوهم. آنهايي كه از اينها تبعيت كرده‌اند. والذين التبعوهم باحسان رضي ا.. عنه ورضوا عنه تا آخر آيه. سيوطي در الدر المنثور مي‌گويد كه كسي داشت اين آيه را در حضور عمر قرائت مي‌كرد، گفت

والسابقون الاولون من المهاجرين و الانصار. عمر گفت واو ندارد، عمر دنبال اين بود كه سابقين در اسلام را منحصر كند به مهاجرين و انصار جزو سابقين نباشد خودش هم از مهاجرين بود. گفت والانصار نيست و السابقون الاولون من المهاجرين والانصارُ الذين التبعوهم نه والانصارِ والذين... نزاع در سر واو والذين است آن شخص خواند والذين عمر گفت نه واو ندارد والانصار الذين. عمر گفت كه به تو گفته اين طور بخواني؟ گفت عبيد بن كعب.

كه خوب عبيد بن كعب يك شخصيت معروفي بود كه در آن زمان وقتي در برخي از آيات بحث مي‌شد كه پيغمبر چطور خواند چطور نخواند يكي از كساني كه بهش مراجعه مي‌كردند عبيد بود. آمدند پيش عبيد، عمرگفت: عبيد پيامبر اين آيه را چطور مي‌خواند؟ همينطور خواند: والانصار والذين التبعوهم. عمر گفت نه والذين نيست والانصار الذين. سه بار اين مطلب بين عمر و عبيد رد و بدل شد. عبيد گفت به آن خدايي كه قرآن را توسط جبرئيل بر قلب مبارك پيامبر نازل كرد قسم واو را پيامبر قرائت كرد و من خودم از لبان مبارك پيامبر والذين شنيدم و خدا نه از خطاب اجازه گرفت و نه از پسر خطاب، والذين فرموده. بعد هم عمر ديگر رفت كه حالا در نقل سيوطي دارد وقتي كه رفت دستهايش را بالا برده بود و الله اكبر مي‌گفت حالا اين اعتراض به خدا بوده يا چيز ديگري من نمي‌دانم.

مي‌خواهم اين را عرض كنم وقتي سر يك حرف واو اين اختلاف بوجود مي‌آمد حتي حاضر بودند در مقابل يكديگر شمشير بكشند براي اينكه يك واوا از قرآن كم و زياد نشود. آنوقت چطور مي‌شود بين اين شرط و جزا و إن خفتم ان لا تقسوا في اليتامي فنكحوا بگوييم بين شرط و جزا دو ثلث قرآن كه دوهزار و دويست آيه است سوال شده. پس ببينيد ما در بحث امروز يك مقدار باز نسبت به اين روايت احتجاج نكاتي را عرض كرديم. حالا خود آقايان ديگر اين روايت احتجاج كه عرض كردم در قبل از احتجاج مرحوم صدوق در توحيد آورده، منتهي در توحيد خوشبختانه اين ذيل روايت كه مسئله حذف دو ثلث قرآن است نيامده. حالا آيا هر دو از يك كتاب گرفته‌اند يا نه، آن هم احتمالش داده مي‌شود. اين قسمت بحث تمام است. ما نمي‌توانيم بگوييم اين كتاب يك كتاب كلامي است. احتجاجات عقليه‌اي است كه مثل ساير متكليمن و فلاسفه آورده‌اند اين را خودش اول كتاب مي‌گويد من هر احتجاجي كه منقول از پيامبر و ائمه بوده در اينجا ذكر كرده‌ام.

عرض كردم كه صاحب كتاب التمهيد به نظر من تفريط كرده‌اند و كتاب را بطور كلي از اعتبار ساقط كرده. اين كتابي كه بسيار مهم است و بسيار مورد توجه بوده و قبل از احتجاج و بعد از احتجاج كتابي در احتجاجات پيامبر و ائمه به اين خوبي نوشته و جمع‌آوري نشده، حالا ما بخواهيم به خاطر ذيل يك روايت كه بوي تحريف مي‌دهد بياييم كتاب را رد كنيم. ما براي پذيرش يك روايت و نپذيرفتنش ملاك داريم. اگر يك روايتي متنش با قرآن مخالفت داشت مي‌گذاريم كنار. حالا اگر يك روايتي صدرش موافق قرآن بود ذيلش مخالف قرآن ذيلش را مي‌گذاريم كنار.

خوب بحث‌هاي ديگري كه در اين آيه شريف است اين آيه بحث زياد دارد اولين نكته اين و إن خفتم ان لا تقسطوا في اليتامي كه توضيح داديم مراد چيست آيه خفتم به معناي خودش است؟ يعني خوف داريم، خوف يعني احتمال زياد مي‌دهيم، احتمال ضعيف را نمي‌گويند خوف، احتمال زياد. يا خفتم به معناي علمتم است. برخي خواسته‌اند بگويند اين خفتم در اينجا به معناي علمتم است يعني و إن علمتم ان لا تقسطوا في اليتامي، اگر يقين داريد كه نسبت به يتامي ظلم مي‌كنيد با اين يتامي يا با مادران يتامي اين كار را نكنيد برويد سراق زن‌هاي ديگر كه يتامي ندارند و خودشان يتامي نيستند.

اين احتمال را بعضي‌ها داده‌اند. احكام القرآن ابن عربي جلد 1 ص 310 و آيات الاحكام سائس ج 1 ص 358 اين احتمال آمده. حالا كساني كه اين احتمال را مي‌دهند دليلشان اين است كه خوف از وقوع در ظلم نمي‌شود مانع انسان بشود حالا انسان مي‌داند اگر برود در يك شهري آنجا احتمال بدهد كه به يك كسي ظلمي كند خوف از وقوع در ظلم شرعاً نمي‌تواند جلوي انسان را بگيرد و بگويد شما حق رفتن به آنجا را نداري پس بايد اين خفتم به معناي علمتم باشد.

جواب اين است كه اين ان خفتم در اينجا از قبيل شرط محقق الوقوع است نه اينكه شرطي باشد كه مفهوم داشته باشد. دقت

كنيد اگر ما بگوييم ان خفتم خوف به معناي خودش است يعني اگر مي‌ترسي! معنايش اين است كه اگر نمي‌ترسيد عيبي ندارد، برويد با يتامي ازدواج كنيد، برويد مادران يتامي را بگيريد. اگر مي‌ترسيد كه ظلم بكنيد در مورد يتامي آنوقت مفهومش اين مي‌شود اگر نمي‌ترسيد ظلم بكنيد. اين اصلاً مفهومي ندارد.

اين در خارج مومنين در اثر آن توضيحاتي كه دادم شدتي كه اسلام نسبت به اموال يتامي و نكاح با يتامي به خرج داد طوري شدند كه از نزديك شدن به يتامي هم مي‌ترسيدند. آيه مي‌گويد و إن خفتم يعني هماني كه واقع بوده در خارج همان را بيان مي‌كند چنين شرطي مفهومي ندارد. تا ما بياييم بگوييم اگر ان خفتم بود معنايش اين است كه اگر نمي‌ترسيد برويد همين يتامي را باهاشون ازدواج كنيد. و إن خفتم ان لا تقسطوا في اليتامي. گفتيم اينجا جواب در تقدير است.

و ان خفتم ان لا تقسطوا في اليتامي فلا تنكحواهنّ اين در تقدير است. خوب مي‌خواهيم بگوييم اين شرط مانند إن رزقتَ ولداً فختنه، اين ديگر در اصول فقه و معالم خوانده‌ايد، إن رزقتَ ولداً فختنه هيچ كسي نمي‌آيد بگويد مفهومش اين است كه:
إن لم ترزق ولداً فلا تختنه؛ ديگر يك لم ترزق ولدا كه ديگر فلا تختنه ديگر معني ندارد. اين از قيبل شرط محقق موضوع است و شرط محقق موضوع مفهومي ندارد پس خوف در اين جا به همان معناي ظاهري خودش است و به معناي علمتم و فيقمتم نيست. اين بحث مطلب تمام و مطلب دوم اين است كه بايد رويش فكر كنيد فنكحوا در اين آيه آيا ظهور در وجوب دارد، ظهور در استحباب دارد ظهور در اباحه دارد كه فردا عرض مي‌شود؟

وصلى الله على محمد و آله الطاهرين